

## مرگ آگاهی و معناداری زندگی از منظر نهج البلاغه

\* اسحاق طاهری سرتشنیزی

\*\* مریم السادات موسوی

### چکیده

امام علی(ع) بر لزوم مرگ آگاهی و توجه به مرگ تأکید می‌ورزد و می‌کوشد تا انسان‌ها را از طریق شناخت درست حقیقت مرگ به شناخت خود و به تبع آن، به فهم معنای زندگی رهنمون سازد. به تعبیری، مرگ بخشی از زندگی انسان است و هرگونه فهم نادرست از آن، فهم انسان از خویشتن را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ در چنین حالتی فرد نمی‌تواند تلقی درستی از زندگی داشته باشد تا به معناداری یا بی‌معنایی آن پی ببرد. بنابراین یاد مرگ و توجه مستمر به آن و الهام از سیره و گفتار اهل ذکر، طریقی است که عمل به مقتضای آن انسان را قبل از مواجهه با مرگ، با مرگ و حیات جاوید پس از آن آشنا می‌سازد. این دریافت درست از مرگ به فهم معناداری زندگی می‌انجامد.

کلید واژه‌ها: مرگ آگاهی، معناداری زندگی، اهل ذکر، امام علی(ع)، نهج البلاغه.

---

\* دانشیار فلسفه مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی

\*\* کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۵/۱۴

## مقدمه

در این نوشتار از «مرگ‌آگاهی»، «اندیشیدن و توجه به مرگ» اراده می‌شود. در سخنان امیرمؤمنان علی(ع) بر لزوم توجه به مرگ تأکید شده است؛ برخی تعبیر حاکی از نگرانی و خوف از مرگ است اما در تعبیری نیز مرگ چونان فرجامی نیک تصویر شده است. چگونه می‌توان این دو تصویر ناهمگون را پذیرفت؟ افزون بر آن، از آنجایی که سرانجام زندگی هر انسانی به مرگ منتهی می‌شود، چگونه می‌توان از زندگی معنادار سخن گفت و باور به معناداری را تقویت کرد؟ بر این اساس نخست از ارتباط مرگ‌آگاهی و معناداری زندگی سخن به میان می‌آید؛ درضمن مباحث چرایی دوگانگی تعبیر حضرت نیز روشن می‌شود.

## مرگ آگاهی و فهم معناداری زندگی

مسئله معناداری زندگی از مسائل همیشگی بشر بوده و نگرش‌های مختلفی در تفسیر، تحلیل و تبیین آن ارائه شده است. در این مقال دیدگاه باورمندان به متافیزیک موردنظر است؛ باوری که منحصر دانستن هستی به دنیای مادی را مستلزم بی‌معنایی زندگی دانسته، به دنیای ماورای ماده معتقد است و بر این اساس، زندگی را دارای معنا می‌داند<sup>۱</sup> (Cottingham, 2003, Ch. 2).

البته آنچه در این نوشتار مورد تأکید است، احساس و درک بی‌واسطه، صریح و مؤثر این معناداری می‌باشد. به تعبیر دیگر، منظور از مرگ‌آگاهی یعنی خود را در فرایند مرگ دیدن و آن را با تمام وجود از نزدیک حس کردن؛ به‌گونه‌ای که فرد با تمام وجود حکمت و معناداری زندگی را بفهمد و همه افکار و اعمال وی، منبعث از چنین فهمی باشد.

بر کسی پوشیده نیست که چشم‌انداز مثبت نسبت به آینده و سرنوشت انسان، به زندگی معنا می‌بخشد، اما پوچ‌انگاری و نافرجام‌نگری، نگاه بدبینانه نسبت به آن القا می‌کند. در این میان حالت دیگری نیز متصور است؛ حالتی که آینده زندگی (مرگ) نامعلوم و در پس پرده ابهام باشد. چنین تردیدی نیز معناداری را تیره می‌سازد. اگر مرگ نیستی و پایان حیات زندگی انسان باشد، تحمل سختی‌ها، دردها و محرومیت‌ها و بار زندگی چه وجهی خواهد داشت؟

۱ - برای آگاهی از دیدگاه‌های مختلف درباره معناداری زندگی رک به:

Metz, Thaddeus, 2001, *The Concept of a Meaningful Life*, 38: 137-53.

تمرکز بر این نگرش‌های بدبینانه سبب حاکمیت یأس و ناامیدی بر روح انسان می‌شود؛ تا جایی که ممکن است به خودکشی نیز منجر شود. همچنین بی‌هدف دانستن آفرینش و ناباوری نسبت به حیات پس از مرگ ممکن است انسان را به دم‌غنیمتی وادار کند؛ چنین کسی به خود القا می‌کند که تا زندگی باقی است، باید از آن کمال بهره مادی را برد.

یکی از شاخصه‌های بسیار مهم آموزه‌های دینی، توجه به مسئله مرگ‌آگاهی و معناداری زندگی است؛ بر این پایه مبدأ و معاد از بنیادی‌ترین آموزه‌های دینی تلقی شده و بخش اعظم نصوص دینی را به خود اختصاص داده است. ارائه تصاویر جذاب از پایان کار نیکوکاران و بهشت و نعمت‌های آن در قرآن و روایات و تحذیر از پیامدهای سوء زندگی تبهکاران به‌مثابه قطب‌نمایی است که جهت زندگی انسان‌ها را در عوالم پس از مرگ روشن می‌سازد تا از این طریق با رشد انسان‌ها، امکان تجربه معناداری زندگی فراهم گردد.

اینک برخی تعبیر علوی در این‌باره ذکر و به دقایق آن اشاره می‌شود. آن حضرت در جایی می‌فرماید: «چون مردمی باشید که بر آنها بانگ زدند و بیدار شدند، و دانستند دنیا خانه جاویدان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند. خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید»<sup>۱</sup> (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۳).

در این سخن پیوند ذاتی دنیا با آخرت و تناسب هر یک با دیگری بیان، و در پایان بر معناداری زندگی تصریح شده است. از این منظر دنیا ظرف توجه به آخرت است و بدون چنین ظرفی، مسائلی از قبیل تکلیف، پرهیزکاری، عبادت و هدایت و در نتیجه، بهشت و دوزخ (آخرت) معنا نخواهد داشت. وجه بیهوده نبودن خلقت، جهت‌یافتگی آن به سوی آخرت و دار بقاست. بر این اساس، کسی که مرگ و آخرت را منظور نکند، نسبت به این جهت‌یافتگی غافل خواهد بود و زندگی دنیایی خود را عبث و بی‌معنا خواهد یافت.

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

دنیا آنها را به راه کوری کشاند و دیدگان‌شان را از نور هدایت بپوشاند؛ در بیراهه سرگردان و در نعمت‌ها غرق شده‌اند؛ نعمت‌ها را خدای خود قرار دادند؛ هم دنیا آنها را به بازی گرفته، هم آنها

۱. «وَكُونُوا قَوْمًا صَاحِبِينَ فَاتَّبِعُوا، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا»

با دنیا به بازی پرداخته‌اند و آخرت را فراموش کرده‌اند. اندکی صبر کن، به زودی تاریکی بر طرف می‌شود<sup>۱</sup> (همان، نامه ۳۱).

در این سخن حضرت از بی‌معنایی زندگی به «سرگردانی در بیراهه» تعبیر، و سبب آن را فراموشی آخرت دانسته است و در پایان یادآور می‌شود که با مرگ، تاریکی بر طرف و حقایق روشن می‌گردد. با چنین فرضی سیر زندگی انسان در دنیا از ظلمت و تاریکی به سوی نور و روشنایی است و این حاکی از معناداری زندگی است. از این رو، از جمله مراحل زندگی باید مرحله‌ای باشد که با پشت سر گذاشتن هریک، یکی از پرده‌های ظلمت برطرف شود و زندگی انسان بیش از گذشته در معرض اشراق و الهام الهی واقع شود.

همچنین در تعبیری می‌خوانیم: «پس آن کس که جز به حساب خویش پردازد، خود را در تاریکی سرگردان، و در هلاکت افکنده است. ... پس بدانید بهشت پایان راه پیشتازان و آتش جهنم، سرانجام کسانی است که کوتاهی می‌کنند»<sup>۲</sup> (همان، خطبه ۱۵۷). در این سخن نیز نکته دقیقی نهفته است و آن اینکه زندگی انسان در دنیا ابتر نیست و لزوماً بر پایه سنن آفرینش پیامدهایی دارد. باید سعی شود اعمال و رفتار با آن پیامدها هماهنگ باشد. از این رو، غفلت از مرگ سبب حیرت و سرگردانی در ظلمت است؛ و گرفتاری در چنین شرایطی مانع فهم معناداری زندگی می‌گردد. به تعبیر دیگر، از منظر امام(ع) بین مرگ‌آگاهی و فهم معناداری زندگی، پیوند استواری وجود دارد و حصول این باور سبب استکمال انسان می‌گردد.

آیت‌الله جوادی آملی در اشاره به الهام مؤمنان از این‌گونه سخنان و آثار آن می‌نویسد:  
 اگر مؤمنان متصلبی یافت می‌شوند که عمیقاً به یاد معاد هستند و آگاهی به آن دارند و این تعمق یاد مرگ و قیامت مایه کمال آنها شده است، برای آن است که ضعف شناخت تحقیقی آنان با قوت معرفت تقلیدی آنها ترمیم شده و راه عقل و استدلال به‌وسیله کمال راه دل و اشتیاق، جبران شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۰، ص ۱۳).

۱. «سَلَكْتُمْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَأَخَذْتُمْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا، وَأَتَّخَذُواهَا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا، وَسَوَّوْا مَا وَرَاءَهَا»
۲. «فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيَرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَرَبَّتْ لَهُ سَيِّئَةٌ أَعْمَالِهِ، فَالْحِجَةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَالنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ»

تقلید برخاسته از ایمان مبرهن، نگاه انسان را به مرگ و دنیای پس از مرگ متحول می‌سازد و مؤمن را به نور یقین می‌رساند. اما این علم و یقین چگونه حاصل می‌شود؟ از منظر قرآن، کسانی مرجع الهام‌بخش معرفت حقایق اند که اهل ذکر خوانده شده‌اند.

### مرجعیت اهل ذکر در فهم حقایق و معناداری زندگی

در قرآن نوعی پرسشگری مطرح می‌شود که در ضمن آن «اهل ذکر» طرف پرسش قرار می‌گیرند تا روشنگر حقایق باشند: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (نحل، ۴۳). مفسران ذیل این آیه شریفه در بیان معنای اهل ذکر و اینکه اهل ذکر چه کسانی هستند، اظهار نظر کرده‌اند. علامه طباطبایی نخست درباره مخاطبین آیه چنین می‌فرماید:

پس در این جمله خطاب را عمومی گرفته است تا هرکس راه خود را شناخته و پیروی کند و آنان که از حقیقت دعوت نبوی خیر ندارند، مانند مشرکین به اهل علم مراجعه کنند و بپرسند. اما آن‌کس که این معنا را می‌داند، مانند خود رسول خدا و گروه‌دگان به وی، غنی و بی‌نیاز از رسول هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳۷۴).

برای فهم مراد آیه، به بررسی معنای واژه محوری «ذکر» می‌پردازیم. «ذکر» به معنای حفظ و استحضار معنای چیزی است. راغب در مفردات برای ذکر دو معنا قائل شده: یکی آن هیئت و وضع درونی انسان است که به وسیله آن مطالب و آموخته‌هایش را حفظ می‌کند. ذکر به این معنا مرادف حفظ است، با این تفاوت که حفظ را به اعتبار نگهداری محفوظ به کار می‌برند. ذکر در معنایی دیگر عبارت است از حضور مطلب در قلب و یا زبان از ذکر اراده می‌شود (الراغب، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸) و ظاهراً اصل در این کلمه، ذکر قلبی است و اگر لفظ را هم ذکر گفته‌اند، به اعتبار این است که لفظ معنا را بر دل القا می‌کند و به همین اعتبار در قرآن استعمال شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳۷۵).

بر این اساس قرآن کریم وحی، نبوت و کتب آسمانی را ذکر، و برخی اهل کتاب را که کتاب بر آنها نازل شده و گروه‌دگان به این کتاب را اهل ذکر خوانده است؛ چون اهل و متخصص هر چیزی نسبت به آن عارف‌تر و بیناتر است و کسانی که می‌خواهند نسبت به آن آگاه شوند، می‌بایست به اهل آن مراجعه کنند (همان، ص ۳۷۶).

اهل ذکر چه کسانی هستند؟ بعضی از مفسرین گفته‌اند مراد از اهل ذکر، عالم به تاریخ گذشتگان است، خواه اهل ایمان یا کافر باشند و وجه اینکه در قرآن علم، ذکر خوانده شده آن است که غالباً علم از تذکر و یادآوری به دست می‌آید (الطوسی، ج ۶، ص ۳۸۴)؛ اما این مطلب صحیح نیست؛ زیرا اطلاق ذکر بر علم نیازمند قرینه است و چنین قرینه‌ای در این آیه وجود ندارد. بعضی اهل ذکر را معادل اهل قرآن گرفته‌اند؛ از این رو که قرآن، ذکر نامیده شده و اهل ذکر نیز رسول خدا، اصحاب و خواص مؤمنین‌اند. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا گرچه قرآن، ذکر و اهل قرآن هم اهل ذکراند (همان)، چنین معنایی از آیه با اتمام حجت نمی‌سازد و معنا ندارد از منکران نبوت خاتم خواسته شود که چیزی را که نمی‌دانند، از پیروان او سؤال کنند. پس باید آیه شریفه را ناظر به اصل عقلانی و جوب رجوع جاهل به عالم دانست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳۷۶). لذا به نظر علامه طباطبایی اهل ذکر مشخصاً به معنای اهل قرآن نیست؛ البته این مفسر مشخصاً مصداقی برای آن معرفی نمی‌کند.

آیت الله جوادی آملی در تبیین مصداق اهل ذکر بیان دیگری دارند؛ ایشان می‌نویسد:

ذکر از اوصاف فعلی خداوند است و هرچه مایه تذکر حق باشد، از مظاهر این وصف فعلی خداوند به‌شمار می‌آید و کامل‌ترین موجودهای امکانی، عالی‌ترین مظهر این نام شریف می‌باشند و از این جهت که وجود گرامی پیامبر اکرم و همچنین قرآن کریم هرگز از عترت جدا نبوده و عترت نیز از آن منفک نمی‌باشد، به‌عنوان «ذکر» معرفی شده‌اند؛ یعنی گوهر وجودی انسان کامل و همچنین حقیقت قرآن کریم یاد حق است و ارتباط با آنها مایه تذکر خداوند که هم مبدأ است و هم معاد خواهد بود. ... نتیجه آنکه قرآن و عترت بارزترین مظهر ذکر بوده و انس با آنها تذکره حق و نسیان آنها فراموشی یاد خداوند خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۷۰، ص ۱۵-۱۴).

اینک از تعابیر روشن‌نگر امام علی(ع) در معرفی اهل ذکر بهره می‌بریم؛ آن حضرت در بخشی

از سخنان خود می‌فرماید:

خدای سبحان و بزرگ، ذکر را روشنائی بخش دل‌ها قرار داد. خداوند در دوره‌های مختلف روزگار و در دوران جدایی از رسالت، بندگانی داشته است. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برمی‌افروختند؛ ... با یاد خدا روزگار می‌گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود از

کیفرهای الهی می‌ترسانند... آنان پرده‌ها را از پیش چشم اهل دنیا برمی‌کشند؛ آنچه را که مردم نمی‌بینند، آنان می‌بینند و آنچه را که مردم نمی‌شنوند، می‌شنوند<sup>۱</sup> (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱).

شارحان نهج البلاغه در ذیل این بخش از سخنان حضرت به تفصیل از چگونگی تابش معرفت الهی بر دل اهل ذکر و کشف حقایق هستی نزد آنان پرده برکشیده‌اند. ابن‌ابی‌الحدید در ذیل این خطبه مبحث مقامات عارفان را تا اندازه‌ای با تفصیل پیش می‌کشد. او ظاهر کلام حضرت را حکایت حال مبلغان و واعظانی می‌داند که با اشاعه منکرات مقابله می‌کنند؛ اما از نظر وی، لباب و باطن این سخن شرح حال عارفان و بندگان خاص و برگزیده الهی است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۱، ص ۱۸۰). بر این اساس معلوم می‌شود که آن حضرت با عبارت «انّ للذکر لأهلاً» تلمیحی ناظر به آیه مورد بحث به کار بسته است و اهل ذکر را پیشوایانی دینی معرفی می‌کند که با مساعی خالصانه، قابلیت استفاضه از انوار قدسی و ربوبی را یافته‌اند و در جهت نجات و رستگاری بندگان خدا می‌کوشند.

ابن‌میثم از دیگر شارحان نهج البلاغه نیز محتوای این سخن حضرت را در پیوند با خصال عارفان قرار می‌دهد و به اشارات ابن‌سینا نیز استشهد می‌کند. او در بیان معنای «و ان للذکر لأهلاً» می‌گوید: اهل ذکر کسی است که ذکر را آن‌قدر پیشه خود می‌سازد تا دوستدار مذکور می‌گردد و محبوب‌های دنیوی غیر او را به فراموشی می‌سپارد (ابن‌میثم بحرانی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۷۰). از این منظر نیز اهل ذکر سالکان طریق و ملازمان ذکر حضرت حق‌اند و تداوم ذکر توأم با

---

۱. «إنّ الله سبحانه جعل الذکر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، و تبصر به بعد العشوة، و تنقاد به بعد المعاندة، و ما برح لله - عزّت آلاؤه - فی البرهة بعد البرهة و فی أزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم، و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصحبوا بنور یفظله فی الأسماع و الأبصار و الأفئدة یذکرون بأیام الله، و یخوفون مقامه، بمنزلة الأدلة فی الفلوات، من أخذ القصد حمدوا إلیه طریقہ، و بشروہ بالنجاة، و من أخذ یمینا و شمالا ذموا إلیه الطریق و حذروہ من الهلکة، و كانوا کذلک مصابیح تلك الظلمات، و أدلة تلك الشبهات، و إنّ للذکر لأهلاً أخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجارة و لا بیع عنه: یقطعون به آیام الحیاة، و یهتفون بالزواجر عن محارم الله فی أسمع الغافلین، و یأمرون بالقسط و یأتمرون به، و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه، فکأنما قطعوا الدنیا إلی الآخرة و هم فیها فشاهدوا ما وراء ذلك، فکأنما أطلعوا غیوب أهل البرزخ فی طول الإقامة فیه، و حققت القيامة علیهم عداتها، فکشفوا غطاء ذلك لأهل الدنیا حتّی کأنهم یرون ما لا یری الناس، و یسمعون ما لا یسمعون»

حضور قلب سبب شده است که آنان از پس پرده ظلمانی طبیعت، حقایق هستی را ببینند و خود، بازتاب آن حقایق و از این طریق، پیشوایانی نمایانگر حق و منادیان راستین توحید باشند.

### آگاهی‌بخشی و آسوگی اهل ذکر در فهم معنای مرگ و زندگی

اهل ذکر از دو جهت مهم در الهام‌بخشی معناداری ایفای نقش می‌کند؛ نخست اینکه آنان به‌لحاظ وسعت آگاهی و شهودی که از مرگ و عالم آخرت دارند، سبب افزایش آگاهی و در نتیجه، الهام معناداری می‌شوند. توضیح مطلب اینکه با ورود میت به عالم قبر، حالات و شرایط بی‌سابقه و متناسب با حیات برزخی بر وی نمایان می‌گردد که با معیارهای دنیوی قابل قیاس، و جز برای اهل ذکر قابل فهم نیست. در سخنی از مولی‌الموحدین علی (ع) در این باره آمده است:

مردم! اگر شما همانند من از آنچه که بر شما پنهان است باخبر بودید، از خانه‌ها کوچ می‌کردید، در بیابان‌ها سرگردان می‌شدید و بر کردارتان اشک می‌ریختید؛ چونان زنان مصیبت‌زده بر سر و سینه می‌زدید، سرمایه خود را بدون نگهبان و جانشین رها می‌کردید و هرکدام از شما تنها به کار خود می‌پرداختید و به دیگری توجهی نداشتید<sup>۱</sup> (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۵).

آگاهی اهل ذکر از احوال برزخیان ممکن است از این جهت باشد که آنها از مظاهر ذکر و وصف فعلی خداوند به‌شمار می‌آیند و کامل‌ترین موجودات امکانی، عالی‌ترین مظهر این نام شریف‌اند؛ در نتیجه از علم غیب برخوردارند. افزون بر آن، اثبات این آگاهی اهل ذکر از جهتی دیگر نیز ممکن است؛ آنان پس از طی مراحل در فرایندی عینی به این مقام الهی رسیده‌اند. نتیجه این فرایند، بصیرت و شهود برزخی است که طی آن مشاهدات و دریافته‌ها از عالم فوق در زمره تجربه دینی یا عرفانی قرار می‌گیرند. این وقوف و آگاهی به هر نحو که باشد، دارای خصلت معرفت‌زایی است و برای مخاطب حجیت دارد. به تعبیری، در واقع مرگ‌آگاه‌ترین انسان‌ها اهل ذکراند و اظهارات آنان موجب معرفت می‌شود. از این رو در سخنان حضرت علی (ع) می‌خوانیم:

۱ - لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طَوَى عَنْكُمْ غَيْبَهُ، إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ، وَ تَلْتَدُمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ لَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَا حَارِسَ لَهَا وَ لَا خَالَفَ عَلَيْهَا، وَ لَهَمَّتْ كُلُّ أَمْرِيءٍ مِنْكُمْ نَفْسُهُ، لَا يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِهَا. وَ لَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذَكَّرْتُمْ، وَ أَمِنْتُمْ مَا حُدَّرْتُمْ، فَنَاءَ عَنْكُمْ رَأْيِكُمْ.



(اهل ذکر) با این که در دنیا زندگی می‌کنند گویا آن را رها کرده به آخرت پیوسته‌اند. سرای دیگر را مشاهده کرده، گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی‌شان آگاهی دارند و گویا قیامت وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است<sup>۱</sup> (همان، خطبه ۲۲۱).

بعد دیگر اثربخشی اهل ذکر به اسوه بودن آنان مربوط می‌شود؛ آنان به قدری در ذکر و جلای قلب پیش رفته‌اند که رفتار و گفتار آنان در ژرفای جان تحول می‌آفریند و موجود ناسوتی را در طریق قرب الهی ملکوتی می‌سازد. آنان آیات الهی و اسوه‌های آخرت در بین بندگان هستند. این اثربخشی سبب شده است که پس از گذشت سده‌های طولانی از روزگار، هنوز انبوه بی‌شماری از انسان‌های وارسته به آنان اقتدا می‌کنند و سلوک و مرام آنان را با جان و دل پیشه خود می‌سازند. بر این اساس است که در روایات بر لزوم شناخت امام تأکید، و مرگ با جهل امام، مرگ جاهلیت خوانده شده است (الکلبینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۹).

آیت‌الله جوادی آملی در اشاره به این ویژگی اهل ذکر (امام) می‌نویسد:

همین تزلزل و گوناگونی فضائل انسانی در امام معصوم سبب می‌شود تا افراد مختلف از هر دین و با هر باوری با اندک آشنایی با چنین شخصیتی، هر چند به فراخور گستره دانش و عمق بینش خود، از منظر خاصی به سوی کمالات وجودی امام جذب شوند و از همان جهت به او محبت ورزند؛ البته هر محبتی، در هر مرتبتی مرهون مرتبه‌ای از معرفت است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۴۳).

اصل و لباب معناداری در واقع از این شأن اهل ذکر نشئت می‌گیرد؛ از این رو باید چگونگی پیوند معناداری با رسالت اهل ذکر بیشتر آشکار گردد. اگر مقیاس معتبری از معناداری منظور شود، نقش‌آفرینی بی‌بدیل اهل ذکر در این زمینه روشن می‌شود. در ذکر معنای متیقنی از معناداری می‌توان گفت: در تلقی معناداری زندگی، هدفمندی متعالی و سنجش مستمر قرب و بعد از هدف و سرسپردگی عارفانه و حاکمی از عشق به مدارج عالی حیات، حرکتی پویا را در زندگی انسان رقم می‌زند که هیچ عامل دیگری چنین نمی‌کند. این مفهوم معناداری زندگی و همان هدفی است که ادیان الهی در جهت تحقق آن آمده و توفیقات فراوانی نصیب انسان کرده‌اند.

۱. «فَكَانَ نَمَّا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، فَكَانُوا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرَزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا»

قرآن کریم بر شأن اسوه بودن نبی مکرم اشاره، و بر آن تأکید می‌کند: «به‌راستی که برای شما در فرستاده خدا اسوه‌ای پسندیده است» (احزاب، ۲۱). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا (ص) و ایمان آوردن شما، این است که به او تأسی کنید؛ هم در گفتارش و هم در رفتار» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۳۲).

این شأن در سخنان امام علی (ع) برجستگی خاصی دارد؛ ایشان می‌فرماید: «برای تو بسنده است رسول خدا (ص) را مقتدا گردانی، و راهنمای شناخت بدی و عیب‌های دنیا و خوارمایی و زشتی‌های فراوانش بدانی»<sup>۲</sup> (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۰). حجیت تنها در صورتی حاصل می‌گردد که پیامبر و پس از وی، امام و در مرتبه بعد از امام، پیشوای غیرمعصوم به‌لحاظ رفتار اسوه باشد. امام علی (ع) به این مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز آنکه خود پیش از شما به گزاردن آن برمی‌خیزم، و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرو می‌گذارم»<sup>۳</sup> (همان، خطبه ۱۷۵).

شأن اُسوگی آن حضرت در توجه دادن به مرگ و التزام رفتاری به مقتضای آن و القای عملی مفهوم معناداری زندگی بسی شگفت و جالب توجه است. رفتار و گفتار آن حضرت نشان از مدیریت حس مرگ‌آگاهی در سطحی بسیار عالی دارد. او قبل از مواجهه با مرگ در جریان رفتاری حکیمانه خود را کاملاً آماده کرده است. ایشان در جایی می‌فرمایند: «آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد»<sup>۴</sup> (همان، خطبه ۸۳). این سخن میزان و شدت مراقبت از فرصت‌های قبل از مرگ را جهت انس با مرگ به‌عنوان واقعیت ناگسستنی زندگی انسان نشان می‌دهد. همچنین در جایی می‌فرماید: «به خدا سوگند اینکه می‌گویم، بازی نیست، جدی و حقیقت است، دروغ نیست، و آن چیز جز مرگ نیست که بانگ فراخوان آن رسا، و به‌سرعت همه را می‌میراند»<sup>۵</sup> (همان،

۱. «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة»

۲. «فَتَأْسَىٰ بِنَبِيِّكَ الْأَاطِبِّ الْأَاطَهْرِ (ص) فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةٌ لِّمَن تَأْسَىٰ وَ عَزَاءٌ لِّمَن تَعَزَىٰ وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ التَّوَّاسَىٰ بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ بِأَثَرِهِ»

۳. «وَاللَّهُ مَا أَحْكَمَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اسْتَقَمَ إِلَيْهَا وَ لَا انْهَيْكَمَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ اتَّهَىٰ قَبْلَكُمْ عَنْهَا»

۴. «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَسَمِعْتُ مِنَ اللَّعْبِ ذِكْرَ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لِيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ»

۵. «فَأَيُّهُ وَاللَّهِ الْجِدُّ لَا اللَّعِبُ، وَ الْحَقُّ لَا الْكُذْبُ، وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعُ دَاعِيَهُ، وَأَعْجَلُ حَادِيَهُ»

خطبه ۱۳۲). این گونه تعبیر حاکی است که آن حضرت از هر فرصتی برای توجه به مرگ و اندیشیدن به آن بهره برده است. بر پایه چنین رفتاری که صورت سنت استواری را در زندگی آن حضرت پیدا کرده است، ایشان به جایی می‌رسد که مرگ را با آغوش باز پذیرفته و آن را رستگاری و نیک فرجامی می‌خواند: «به خدای کعبه رستگار شدم»<sup>۱</sup> (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج ۹، ص ۲۰۷). همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: «به خدا سوگند انس فرزند ابوطالب با مرگ از انس طفل شیرخوار با پستان مادر بیشتر است»<sup>۲</sup> (نهج‌البلاغه، خطبه ۶).

سخنان و مواظپ‌پرحرارت آن حضرت درباره مرگ و لزوم آمادگی برای آن، و تأثیری که بر نفوس مستعد می‌گذارد، شگفت‌انگیز است. آن حضرت در وصف کسی که در آستانه مرگ است، می‌فرماید: «اما او در حالت بیهوشی و سكرات مرگ، و غم و اندوه بسیار، و ناله دردناك، و درد جان‌كندن، با انتظاری رنج‌آور دست به گریبان است»<sup>۳</sup> (همان، خطبه ۸۲). توجه به این گونه تعبیر نشان می‌دهد که این سخنان بازتاب شخصیت واقعی آن حضرت به‌مثابه اُسوه‌ای است که با تمام وجود، معیار توجه به آخرت است. ابن ابی‌الحدید در ذیل خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه با اشاره به این ویژگی سخنان حضرت می‌گوید:

ناظر باید به آنچه از نیکویی در آن است بنگرد، و به ترس و بیم و خوف و خشیتی که در دل ایجاد می‌کند، توجه کند؛ آن به‌گونه‌ای است که حتی اگر بر زندق منکر رستاخیز تلاوت شود، نیروی او گرفته و قلبش هراسان می‌شود، و خود را می‌بازد و باورش متزلزل می‌گردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۰۲).

در سخنان امام متقیان علی(ع) از فرایند اثربخشی اهل ذکر به «اثاره عقول» (شکوفاسازی خرده‌ها و توانمندی‌ها) تعبیر شده است. آن حضرت در نخستین خطبه نهج‌البلاغه در مقام بیان فلسفه بعثت پیامبران می‌فرماید:

۱. «فزت و رب الكعبة»

۲. «وَاللّٰهُ لَآئِنُ اَبِي طَالِبٍ اَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ يَنْدِي اُمَّهُ»

۳. «ذَهَمْتُهُ فَجَعَلَتْ اَلْمَيْتَةَ فِي غُبْرِ جِمَاحِهِ، وَسَنَنْ مَرَّاحِهِ، فَظَلَّ سَادِرًا، وَبَاتَ سَاهِرًا فِي غَمْرَاتِ الْاَلَامِ، وَطَوَارِقِ الْاَوْجَاعِ وَالْاَسْقَامِ»

و خدای سبحان ... پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به‌وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق «الست» بگزارند، و نعمت فراموش کرده را به یادشان آرند. با حجت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفزوزند تا به آیت‌های خدا چشم دوزند<sup>۱</sup> (نهج‌البلاغه، خطبه ۱).

در این سخن به آسیب‌های طبیعت انسانی و گسست آن از پیوند فطری با خدا، و ضعف او در برابر جاذبه‌های دنیا اشاره شده است. از این منظر، انسان در فطرت خود با خدا آشنا و در برابر او تسلیم است؛ اما عواملی سبب ضعف این معرفت فطری و در نتیجه، غفلت دامنگیر انسان می‌شود. خدای حکیم برای نجات و رستگاری او پیامبران را برمی‌انگیزد و امانت رسالت تبلیغ و رساندن پیام الهی به بشر را به آنان می‌سپارد. از این طریق انسان با مبدأ و معاد و حقایق آنها آشنا می‌شود؛ تکالیف خود را می‌شناسد و بر این اساس، افکار و اعمال خود را سامان داده و پیش می‌برد.

بر پایه آنچه گذشت می‌توان گفت رمزگشایی مسئله مرگ با کاوش در رفتار و گفتار اهل ذکر حاصل می‌گردد و این امر موجب نیک‌فرجامی و فهم معناداری است، چراکه از این منظر، مرگ واسطه بین مراحل حیات انسان تلقی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۴۷۵) و کسی که به‌درستی خود را بشناسد، مرگ را جزئی از خود می‌بیند. بر این اساس، جهل و نگرانی از مرگ در واقع جهل و نگرانی از خویشتن است. اگر انسان خود را بشناسد و به مقتضای فطرت در طریق هدایت گام بردارد، خودی که ساخته می‌شود، مطلوب است نه مکروه. درست در چنین فضایی است که از نظر قرآن، صاحبان فرجام نیکو و اولیای الهی مرگ را آرزوی خود می‌دانند (بقره، ۹۴؛ جمعه، ۶).

اما راهکار اینکه چگونه می‌توان با تقویت مرگ‌آگاهی به معناداری رسید، شناخت عوامل آگاهی‌بخش و غفلت‌آفرین است.

۱. «وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَہٗ مِنْ وَلَدِہٖ اَنْبِیَاءَ... فَعَبَّثَ فِیْہِمُ رُسُلَہٗ، وَ وَاْتَرَ اِلَیْہِمُ اَنْبِیَاءَہٗ، لَیَسْتَاذُوہُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِہٖ، وَ یُذْکَرُوہُمْ مُنْسِیًّا نَعْمَتِہٖ، وَ یَحْتَجُّوْا عَلَیْہِمُ بِالتَّبْلِیْغِ، وَ یُیْبِرُوْا لَہُمْ دَفَائِنَ الْعُقُوْلِ، وَ یُرُوْہُمْ اٰیَاتِ الْمَقْدَرَةِ»

## عوامل آگاهی بخش

در بیان حضرت امیر(ع) از سه عامل آگاهی بخش به انسان درباره مرگ و امتزاج آن با زندگی یاد شده است:

۱. **فطرت:** واژه فطرت در لغت به معنای شکافتن طولی و آفرینش ابداعی است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۴۰)؛ مثلاً حضرت در جایی می فرماید: «**او آفریدگان را با قدرت خویش و بدون هیچ سابقه‌ای آفرید**»<sup>۱</sup> (نهج البلاغه، خطبه ۱). فطرت همچنین به معنای سجیت و سرشتی است که خدا انسان را براساس آن آفریده است؛ در مواردی نیز به نوعی شناخت غیر اکتسابی و غیر مبتنی بر حس و تجربه اطلاق می شود. ابن سینا می گوید: فطرت به این معناست که انسان خود را در حالتی تصور کند که یک باره به دنیا آمده، در حالی که عاقل و بالغ است ولی هیچ مطلبی را نشینده، به هیچ مذهبی معتقد و با هیچ امتی مرتبط نیست و سیاستی نمی داند، اما محسوسات را مشاهده می کند و خیالاتی بر آن پایه اخذ می کند؛ آنگاه چیزی بر ذهن عرضه و در آن تشکیک می کند. اگر شک استوار گشت، فطرت آن را گواهی نمی کند و اگر شک بر آن وارد نشد، از جمله چیزهای برخاسته از فطرت است (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷).

مطلب مهم در این مقام توجه به فطری بودن مرگ آگاهی انسان است؛ همان گونه که انسان در سرشت و فطرت خود با خدا آشناست، معاد را نیز می شناسد. تعبیر زیبای حضرت علی(ع) در این باره چنین است: «**نشانه مرگ بر پیشانی شما زده شده است**»<sup>۲</sup> (نهج البلاغه، نامه ۲۷). پرداختن به دنیای برون و غفلت از دنیای بس شگفت انگیزتر، سبب غفلت و فراموشی مرگ می شود. بر این اساس، تأکید فراوان حضرت بر پرهیز از دنیادگی جهت توجه به مرگ و روشن ساختن مراحل متعالی حیات پیش روی انسان است. همچنین در بخش دیگری از سخنان آن حضرت آمده است: «**خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید، و به حال خود وانگذاشت. میان شما تا بهشت یا دوزخ، فاصله اندکی جز رسیدن مرگ نیست**»<sup>۳</sup> (همان، خطبه ۶۳). از این تعبیر معلوم می شود که مرگ آگاهی انسان به اقتضای جهت یافتگی

۱. «فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقَدْرَتِهِ»

۲. «الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيحِكُمْ»

۳. «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يُزَلَ بِهِ»

و هدف‌داری خلقت، جبلی و فطری است. از این رو همان‌گونه که برخی شارحان نهج‌البلاغه تصریح کرده‌اند، می‌توان این‌گونه سخنان را تنها تذکری در ارجاع به عقل و فطرت دانست:

جملات امیرالمؤمنین (ع) ما را به فطرت پاک و عقل ناب و وجدان صاف ارجاع می‌فرماید که این حرکت با آن‌همه قوانین و عظمت‌ها که در اختیار این کاروان سریع‌السیر در جریان است، محال است بی‌آغاز و بی‌انجام و بی‌مقصد بوده باشد (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۳۷).

۲. **حجت الهی و انسان کامل:** حجت الهی خود عامل آگاهی‌بخش درباره مرگ است که در دو سطح حجت درون و حجت برون مطرح می‌شود. حجت برون در واقع همان اهل ذکر است که از آن سخن به میان آمد. اما حجت درون همان عقل است که سبب تشخیص و معرفت است: «عقل تو را همین بس که برای تو راه گمراهی را از راه راست‌گاری نمایان می‌سازد» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۳۹). در قرآن بیش از سیصد آیه به این موهبت الهی و کارکردهای آن اشاره دارد. امیرالمؤمنین علی (ع) با تمام وجود می‌کوشد تا بندگان خدا را از جهت عقلی و خردورزی به مدارج عالی رشد برساند. این مساعی وی تا حدی مؤثر افتاد که برخی مکاتب فلسفی و کلامی شیعی و سنی مدیون اوست. برخی مفسران کلام او به پاسداشت عظمت و مقام آن حضرت توسط فلاسفه تصریح کرده‌اند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸). بخشی از سخنان آن حضرت الهام‌بخش صدرالدین شیرازی در تأسیس حکمت متعالیه واقع شده و گشایش‌هایی در مسائل عمیق و دقیق توحید و معاد در پی داشته است (الشیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴۲-۱۳۵).

برخی از تعابیر بلند حضرت درباره عقل بدین قرار است:

- سرمایه‌ای سودمندتر از عقل نیست<sup>۲</sup> (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۸).
- خدا عقل را به کسی عطا نکرد، مگر اینکه روزی او را به یاری عقل نجات داد<sup>۳</sup> (همان، حکمت ۳۹۷).
- به‌راستی که ارزشمندترین بی‌نیازی عقل، و بزرگ‌ترین فقر بی‌خردی است<sup>۱</sup> (همان، حکمت ۳۴).

۱. «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ»

۲. «لَا مَالٌ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ»

۳. «مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أُمَّراً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا!»

در این باره که عقل و فرزاندگی چگونه در مرگ آگاهی مؤثر است، حضرت می‌فرماید: «با ایمان علم آباد می‌شود، و با علم انسان از مرگ می‌هراسد، و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد»<sup>۲</sup> (همان، خطبه ۱۵۶). توضیح مطلب آنکه عقل سبب علم و معرفت است و از این طریق موجب مرگ آگاهی، و در نتیجه، سبب عاقبت‌اندیشی می‌گردد. هراس انسان از مرگ که از طریق علم حاصل می‌شود، او را وادار می‌کند که خود را برای سفر آخرت آماده کند. از این رو در روایات آمده است: «عقل چیزی است که به سبب آن خدا عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید»<sup>۳</sup> و «کسی که عاقل است، دارای دین است و کسی که دین دارد، وارد بهشت می‌شود»<sup>۴</sup> (الکلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۱).

۳. عبرت از تاریخ: تاریخ و عبرت‌آموزی از آن، بخش مهمی از منطق امیر مؤمنان (ع) در ارشاد و هدایت انسان است: «خدا رحمت کند کسی را که می‌اندیشد و عبرت می‌گیرد، و عبرت می‌گیرد تا بصیرت پیدا کند»<sup>۵</sup> (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲). همچنین در جایی می‌فرماید: «پس از عبرت‌ها پند بگیرید، و از دگرگونی‌ها عبرت بگیرید، و از هشداردهندگان بهره‌مند شوید»<sup>۶</sup> (همان، خطبه ۱۵۷). این شیوه‌ی دیگری برای تذکر و یادآوری مرگ است و آن حضرت بارها در جای‌جای سخنان خود آن را در مورد مخاطبان به کار می‌بندد. ایشان بدین منظور، نخست منطق الهام و عبرت از تاریخ را در تعبیر رسا، پرمغز و کوتاه بیان می‌کند. در واقع آن حضرت در بیان این منطق درصدد پاسخ به این پرسش است که با توجه به چرخش روزگار و تغییر و تحولات آن و نیز با توجه به تفاوت فاحشی که بین نسل‌های گوناگون وجود دارد، چگونه سرگذشت پیشینیان می‌تواند برای دیگران عبرت‌آموز و سازنده باشد؟ امام در پاسخ به این پرسش می‌فرماید:

ای بندگان خدا! بدانید شما و آنان که در این دنیا زندگی می‌کنید، به همان راهی می‌روید که گذشتگان پیمودند. آنان زندگی‌شان از شما درازتر، خانه‌هایشان آبادتر و آثارشان از شما بیشتر

۱. «إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ»

۲. «وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا»

۳. «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»

۴. «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ»

۵. «رَحِمَ اللَّهُ أُمَّراً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ»

۶. «فَاتَعَطُّوا بِالْعَبْرِ، وَاعْتَبَرُوا بِالْعَبْرِ، وَانْتَفَعُوا بِالذُّرِّ»

بود که ناگهان صدایشان خاموش و بادهایشان ساکت و اجسادشان پوسیده و سرزمینشان خالی و آثارشان ناپدید شد<sup>۱</sup> (همان، خطبه ۲۲۵).

همان‌گونه که برخی شارحان نهج‌البلاغه متذکر شده‌اند، حضرت در این سخنان، منطق گفتاری خود را براساس ویژگی‌های تخلف‌ناپذیر و کاملاً ملموس دنیا از قبیل بازگشت‌ناپذیری زمان، نشیب و فرازها و دگرگونی‌های حیات دنیوی، قطعیت مرگ و بازگشت‌ناپذیری عمر استوار کرده است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج ۹، ص ۲۱۲-۲۱۱؛ هاشمی خویی، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۳۱۸-۳۱۷).  
 نظیر این سخن در خطبه ۱۵۷ نیز دیده می‌شود:

بندگان خدا! روزگار بر آیندگان چنان می‌گذرد که بر گذشتگان گذشت. آنچه گذشت باز نمی‌گردد و آنچه هست، جاویدان نخواهد ماند. پایان کارش با آغاز آن یکی است. ماجراها و رویدادهای آن همانند یکدیگرند و نشانه‌های آن آشکار است.<sup>۲</sup>

ابن میثم بحرانی نیز به این بیان منطق حاکم بر سخنان حضرت را بیان می‌کند: اینک فرموده است «آخر افعاله کاؤله» مقصود آن است که آثار و اعمال روزگار شبیه یکدیگر و آنچه در آخر آن خواهد گذشت، مانند آغاز آن است؛ بدین معنا که آنچه در یک زمان موجب آبادانی و شکوفایی می‌شود با سپری شدن آن زمان رونق و آبادانی آن نیز به پایان می‌رسد و احوال روزگار پیوسته بدین گونه و بر یک قانون سپری می‌گردد و عبارت «متشابهة امور» نیز به همین معناست. اینک فرموده است: «متظاهرة اعلامه»، یعنی دلایلی که بر طبیعت و خصلت روزگار و چگونگی عمل و رفتار او با مردم در گذشته و حال وجود دارد، مؤید یکدیگرند (ابن میثم بحرانی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۴۸۹-۴۸۸).

امیر مؤمنان (ع) همان‌گونه که شأن اسوه بودن او اقتضا دارد، اندیشه خود درباره پیشینیان را به غایت رسانده است؛ آن حضرت در وصیت به فرزند بزرگوارش چنین می‌فرماید:  
 فرزندم! هرچند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده‌اند، نزیسته‌ام، اما در کارهایم نگرسته‌ام و در سرگذشت‌هایم اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده، رفته و دیده‌ام تا چون یکی

۱. «اعلموا عباد الله انکم وما اتتم فیہ من هذه الدنيا علی سبیل من قد مضی قبلكم، ممن کان اطول منکم اعماراً، و اعمراً دیاراً، و ابعداً آثاراً، اصبحت احوالهم هامیة، و ریاحهم زاکدة، و اجسادهم بالیة، و دیارهم خالیة، و آثارهم عافیة»  
 ۲. «عباد الله، ان الدھر یجرى بالباقیں کجریه بالماضین، لا یعود ما قد ولى منه، ولا ینقی سمرماً ما فیہ. آخر فاعله کاؤله، متسابقه امور، متظاهرة اعلامه»



از ایشان گردیده‌ام، بلکه با آگاهی که از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با

نخستین تا پسینشان به سر برده‌ام<sup>۱</sup> (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

آن گونه که از این سخن برمی‌آید، اهتمام حضرت در مطالعه تاریخ جهت بهره‌مندی از تجارب و سرنوشت گذشتگان در حدی بوده است که گویی خود حضرت با آنان زندگی کرده است. از این رو معلوم می‌شود آشنایی با تاریخ و الهام گرفتن از آن عامل بسیار مهمی در زندگی انسان است. بر همین اساس، در نامه مذکور این گونه وصیت می‌کند: «و آنچه را به آنان که پیش از تو بودند، رسیده، به یادش آر، و در خانه‌ها و بازمانده‌های آنان بگرد و بنگر که چه کردند و از کجا به کجا شدند و کجا بار گشودند و در کجا فرود آمدند»<sup>۲</sup> (همان). آنگاه آن حضرت به ذکر عرصه‌های عبرت‌آمیز گذشتگان می‌پردازد: «در شگفتم از آن کس که مردگان را می‌بیند و مرگ را از یاد برده است»<sup>۳</sup> (همان، حکمت ۱۲۱).

سپس حضرت به توضیح و توجه دادن عناصر آگاه‌کننده تاریخ می‌پردازد؛ در جایی می‌فرماید:

همانا گذشتگان را دیدی که ثروت‌ها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند و با آرزوی طولانی فکر می‌کردند در امانند و مرگ را دور می‌پنداشتند؛ دیدی چگونه مرگ بر سرشان فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از خانه امن کوچشان داد که به چوبه تابوت نشستند و مردم آنها را دست به دست می‌کردند؟<sup>۴</sup> (همان، خطبه ۱۳۲).

و در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی‌برید که عمرشان از شما طولانی‌تر و آثارشان بادوام‌تر و آرزوهایشان درازتر و افرادشان بیشتر و لشگریان‌شان انبوه‌تر بودند؟ دنیا را چگونه پرستیدند و آن را چگونه بر خود برگزیدند؟ سپس از آن رخت بر بستند و رفتند؛ بی‌توشه‌ای که آنان را برای

---

۱. «أَيُّ بَنِيَّ، إِنِّي - و إن لم أكن عمّرت عمر من كان قبلي - فقد نظرت في أعمالهم، و فكرت في أخبارهم، و سرت في آثارهم، حتى عدت كأحدهم، بل كأنني بما انتهى إليّ من أمورهم قد عمّرت مع أولهم إلى آخرهم، فعرفت صفو ذلك من كدره، و نفعه من ضرره»

۲. «و ذكره بما أصاب من كان قبلك من الأولين، و سر في ديارهم و آثارهم، فانظر فيما فعلوا، و عمّا انتقلوا، و أين حلّوا و نزلوا»

۳. «عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ، وَ هُوَ يَرَى الْمَوْتِي»

۴. «فقد رأيت من كان قبلك ممن جمع المال، و حذر الإقلال، و أمن العواقب، طول أمله، و استبعاد أجل، كيف نزل به الموت فأزعجه عن وطنه، و أخذه من مأمنه و محمولاً على أعواد المنايا، يتعاطى به الرجال الرجال»

رسیدن به منزلگاه کفایت کند و بی مرکبی که آنان را به منزلشان رساند. آیا شنیده‌اید که دنیا خود را فدای آنان کرده باشد یا به‌گونه‌ای یاریشان داده، با آنان به نیکی به‌سر برده باشد؟<sup>۱</sup> (همان، خطبه ۱۱۰).

## عوامل غفلت‌آفرین

غفلت از ویژگی‌های انسان است که آثار آن متناسب با موضوع، متفاوت است؛ گاهی موضوع غفلت امری جزئی و قابل جبران، و گاهی امر مهمی از قبیل خدا، خود یا مرگ و حیات اخروی است. به این ترتیب اسباب غفلت نیز می‌تواند متفاوت باشد؛ گاهی خستگی مفرط، عصبانیت یا تندخویی و گاهی دیگر جهل و دنیاطلبی و به تعبیر حضرت، حب دنیا سبب غفلت می‌گردد. در مجموع می‌توان جهل و زیاده‌روی در حب دنیا را سبب اصلی غفلت از مرگ و حیات اخروی دانست. این دو سبب است که بذر آرزوهای بلند را در دل بشر می‌کارد و تقویت می‌کند. از این‌رو گاهی در تعبیر حضرت حب دنیا، گاهی آرزوهای بلند و گاهی دیگر ندانستن قدر خویشتن یا خودناشناسی سبب غفلت از آخرت دانسته شده است. شایسته است که در این بخش به برخی اسباب غفلت اشاره شود.

۱. **جهل و نادانی:** اگر انسان نسبت به خویشتن و دنیا آگاه باشد، گرفتار دنیازدگی نمی‌شود. امام متقیان علی(ع) در سخنی می‌فرماید: «کسی که به دوری سفر توجه داشته باشد، خود را آماده می‌کند»<sup>۲</sup> (همان، حکمت ۲۸۰). مضمون این سخن آن است که غفلت از دوری سفر (مرگ) سبب می‌شود که انسان آمادگی لازم را پیدا نکند. البته جهل و نادانی مراتبی دارد و چنین برمی‌آید که بدترین نوع آن، جهل نسبت به نفس است. از آنجا که در روایات شناخت نفس سودمندترین شناخت خواننده شده است<sup>۳</sup> (تمیمی آمدی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۰۹)، ناآگاهی نسبت به آن زیان‌بارترین جهل خواهد بود.

۱. «ألستم فی مساکن من کان قبلكم أطول أعمارا، و أبقی آثارا، و أبعد آمالا، و أعدّ عديدا، و أکثف جنودا؛ تعبدوا للدنيا أی تعبد و آثروها أی اینبار، ثم ظعنوا عنها بغير زاد مبلّغ، و لا ظهر قاطع فهل بلغکم أنّ الدنيا سخت لهم نفسا بقدية، أو أعانتهم بمعونة، أو أحسنت لهم صحبة»

۲. «من تذکر بعد السفر استعدّ»

۳. «معرفة النفس انفع المعارف»

در سخنان حضرت نیز در این باره می‌خوانیم: «هلاک گشت کسی که قدر خود را نشناخت»<sup>۱</sup> (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۱). جایی دیگر نیز می‌فرماید: «عالم کسی است که خود را بشناسد»<sup>۲</sup> (همان، خطبه ۱۰۲).

**۲. هوای نفس:** هوای نفس یکی دیگر از عوامل غفلت از مرگ و دنیای آخرت است. در واقع، حب دنیا نیز از این عامل نشئت می‌گیرد؛ همان‌گونه که مقابله و عناد با حق چنین است. اگر هواهای نفسانی مهار شود، دنیازدگی و حق‌ستیزی آگاهانه به‌وقوع نخواهد پیوست. آن حضرت در تعبیری این‌گونه از هوای نفس تعبیر کرده است: «هوای نفس تو دشمن‌ترین دشمنان توست؛ بر آن غالب شو و گرنه، تو را هلاک می‌کند»<sup>۳</sup> (تمیمی آمدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶۰۰). همچنین می‌فرماید: «دشمنی برای انسان بدتر از نفس او نیست»<sup>۴</sup> (همان، ص ۵۰۰). از این عامل در برخی منابع روایی تحت عنوان «جنود شیطان» به تفصیل سخن رفته است (رک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۰-۱۰).

**۳. دوستی دنیا:** یکی دیگر از عوامل غفلت از مرگ و آخرت، دوستی و میل مفرط نسبت به دنیاست؛ آن حضرت در مقام اشاره به این عامل می‌فرماید: «بپرهیز از آنکه مرگ تو فرارسد، در حالی که از پروردگارت گریزان و در دنیاپرستی غرق باشی»<sup>۵</sup> (نهج البلاغه، نامه ۶۹).

**۴. خیال‌زدگی:** یکی دیگر از عوامل غفلت از مرگ، خیال‌زدگی است؛ هرگاه زمام امور انسان به دست وهم و خیال سپرده شود، سراب آب پنداشته می‌شود و شیء‌نمای عاری از حقیقت، حقیقت انگاشته می‌شود:

بسیاری زنده‌ها تو را از خویشتن غافل نسازد؛ تو خود دیده‌ای کسی که پیش از تو به گردآوری مال پرداخت، و از فقر و تهیدستی دوری جست، و با آرزوهای دور و دراز، و دور پنداشتن مرگ،

۱. «هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»

۲. «الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»

۳. «هَوَاكِ اَعْدَى عَلِيكَ مِنْ كُلِّ اَعْدُوٍّ فَاغْلِبْهُ وَاَلَا اَهْلِكُكَ»

۴. «لَا اَعْدُوٍّ اَعْدَى عَلَيَّ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ»

۵. «إِنِّيَاكُ أَنْ يُنْزَلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آتِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا»

خود را از عواقب امور ایمن دید، چگونه مرگ او را فرا گرفت، و از وطنش برکند، و از جای امنش برپود<sup>۱</sup> (همان، خطبه ۱۳۲).

۵. **آرزوهای طولانی:** یکی دیگر از عوامل غفلت از مرگ، آرزوهای طولانی است؛ وقتی چیزی به صورت خواسته و آرزو درمی آید، کانون توجه واقع می شود و چیزهای دیگر را به حاشیه می راند. از هشدارهای معروف امیرالمؤمنین (ع) در این باره جایی است که می فرماید:

بدترین چیزی که می ترسم دامنگیر شما شود، دو چیز است: پیروی از هوای نفس و بلندی آرزو. پیروی از هوای نفس شما را از رسیدن به حق باز می دارد، اما بلندی آرزو سبب فراموشی آخرت می شود<sup>۲</sup> (همان، خطبه ۴۲).

## نتیجه

در سخنان امیر مؤمنان آگاهی بخشی و شأن آسوگی در پیوندی استوار بر لزوم توجه انسان به مرگ و تأمل در آن تأکیدی مضاعف دارد. معناداری زندگی و فهم درست آن در گرو فهم و شناخت مرگ به عنوان بخش ناگسستنی حیات بشر است. اینکه واقعیت مرگ چیست و انسان در زندگی چه روشی پیشه کند تا بایسته های معرفتی و عینی آن را بیابد، در گفته های امام علی (ع) پاسخ مناسبی دریافت می کند. او در عین توجه دادن به دشواری مواجهه با مرگ به عنوان واقعیتی گریزناپذیر، راه انس و الفت با مرگ در فرصت های مختلف قبل از مرگ را توصیه و بر آن تأکید می کند. از این منظر وضع و حالت انسان در زندگی و ملزومات آن در صورت لحاظ و منظور کردن مرگ و استمرار و ژرفا بخشیدن به مرگ آگاهی، بسیار متفاوت خواهد بود با فرضی که چنین ملاحظاتی در آن منظور نشده باشد؛ زیرا مرگ جزء جدایی ناپذیر وجود انسان را تشکیل می دهد و غفلت از آن معادل غفلت از خویشتن بوده، سبب فهم نادرست از زندگی می شود. در فضای فهم نادرست نیز نمی توان از معناداری یا فقدان معنا در زندگی سخن گفت. بر این اساس،

۱. «فَلَا يَعْرِتُكَ سِوَاكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ، وَ قَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنْ جَمْعِ الْمَالِ وَ حَذَرِ الْإِقْتَالِ، وَ أَمِنَ الْعَوَاقِبَ طُولَ أَمَلٍ وَ اسْتَبْعَادَ أَجَلٍ»

۲. «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَوْخَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيُصِدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُتْسَبَى الْآخِرَةَ»

فهم درست از مرگ و توجه به آن، شرط لازم فهم متقابل حیات و لوازم آن است. چنین درک جامع و دوسویه‌ای باعث فهم معناداری هر دو مقوله مرگ و حیات می‌شود. در این میان آنچه حائز اهمیت بیشتر است، مرجعی است که بتواند بشر را به چنین درک و فهمی رهنمون گردد و افزون بر آگاهی‌بخشی، از نفوذ و اثربخشی در سطح بالایی برخوردار باشد. آنگاه با دقت در احوال و زندگی چنین کسانی می‌توان به عوامل و موانع مرگ آگاهی دست یافت و نظام معرفتی و رفتاری مناسبی را در جهت فهم معنای درست مرگ و زندگی بازسازی کرد.

از منظر امام آنچه در این میان حائز اهمیت است و در عمل به مرگ آگاهی و تقویت و پایداری آن می‌انجامد، برانگیختن انسان‌هاست. اگر انگیزش حاصل نشود، هیچ‌یک از عوامل به مرگ آگاهی منتهی نمی‌شود. از این رو، امام با استفاده از تأثیر ژرف نفس قدسی، رهیافت پایبندی استوار عملی در رفتار و توانمندی‌های زبانی موجب انگیزش و کارآمدی عوامل مرگ آگاهی شده است. همین انگیزش در جهت اعراض از عوامل غفلت نیز دیده می‌شود و کارساز است. به تعبیری می‌توان مشعل فروزان ایمان در پیروان را زمینه لازم برای وقوع انگیزش و کارآمدی عوامل مرگ آگاهی از یک سو و تضعیف عوامل غفلت از سوی دیگر دانست. بر این اساس، باید رهیافت تقویت ایمان را عامل بنیادی برای مرگ آگاهی و زدودن غفلت در این زمینه دانست.

## فهرست منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- تمیمی آمدی، *غررالحکم و درر الکلم*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، چ ۲، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن عبدالله، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ۷، ۹، ۱۱، بیروت: دارالرشاد الحدیث، ۱۳۸۷ق.
- ابن‌سینا، محمد بن عبدالله، *النجاة*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- الراغب الاصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، بیروت: دارالعلم، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- الشیرازی، صدرالمآلهین، *الحکمة المتعالیة*، ج ۶، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱.

- 
- الطوسی، محمد بن حسن، **التبیین فی تفسیر القرآن**، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
  - الكلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، **الکافی**، محقق/مصحح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱ و ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.
  - ابن میثم، بحرانی، **شرح نهج البلاغه**، ج ۳ و ۴، بیروت: منشورات دارالثقلین، ۱۴۲۰ ق.
  - جعفری، محمدتقی، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، ج ۲۴ و ۲۶، چ ۷، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
  - جوادی آملی، عبدالله، **یاد معاد**، بی جا: نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۰.
  - \_\_\_\_\_، **امام مهدی: موجود موعود**، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷.
  - طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان**، ترجمه سیدمحمدباقر همدانی، ج ۱۲ و ۱۶، قم: نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۴.
  - فیض کاشانی، ملامحسن، **الاصفی فی تفسیر القرآن**، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸.
  - هاشمی خویی، میرزا حبیبالله، **منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه**، ج ۹، چ ۴، تهران: نشر المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۶.
  - Cottingham, J, **On the Meaning of Life**, London: Routledge, 2003.
  - Metz, Thaddeus, 2001, **The Concept of a Meaningful Life**, American Philosophical Quarterly, 38: 137-53